حرف الهاء

در باب پرهیز از غضب، که اگر پرنده ای در سمتی از دیوار باشد و پرتاب سنگی به سمت آن پرنده ضمانتی ندارد که از سبب بر نفرت نباشد یا به عبارت دیگر آن خشم از پرتاب سنگ در آن لحظه علت از خشم کنترل نشده است.

حرف الواو

واجب بودن است که مربوط به مباحث اولیه است، که در ابتدا جایز را محقق ساخته اند که اصل در فقه جایز بودن است، و همچنان که در نزد مصنف و در کتب به آن اشاره شده است. و شاید همه این موضوعات تأیید شده قبل از جایز شدن است.

چهارم:اما گرفتن غرامت از آن جایز نیست که البته از قبل فرعیات دیگرش در حروف "فاء" بیان شده است یا به زبانی دیگر،براساس قاعده فرضیه بازگشت به ابتدا دارد.

هشتم: امکان وجوب شیء است.

نهم: اگر مکلف خودداری کند از آنچه واجب است بر او و اگر از آنچه که وارد شود از قاضی که بر او حکم کند ، که تصویرش از قبل در حروف "کاف" بیان شده است و در قاعده به طور کلی از هر آنچه که بر او واجب است.

**وارث در مقام مورث بر آنچه که بر او ثابت شده است**. دوما: از آنچه که به طور صحیحتر بیان شده است ،مانند شخصی که در قراردادی متعهد است و بمیرد حق به ورثه او می رسد .و مرگ مستاجری که در اثناء مدتی که وارث است.

در قسمتی دیگر فرمودند: اگر قصاص به گروهی ارث برسد و یکی از آنها ببخشد از دیگران ساقط نمی شود و فرق است در افراد که اگر قصاص ساقط شود و بر خلاف قصاص در دیه و اگر قصاص به تهمت باشد متفاوت است در قصاص به دیه که بازگشت ندارد،همانطور که برده ای، برده ای را بکشد که آن دو برده در بین آن جماعت مشترک باشد و یکی از بزرگان ببخشد یا اینکه از قصاصش بر بدیل بر او جز آنکه ثابت باشد ساقط نمی شود،یعنی بر برده اش ببخشاید.

**آمیزش مربوط به مبحث اول است**، که احکام بر او بر یکی از آنها ست،یعنی، آمیزش هر یک از آنها در حال خودشان که آن حدی ست از غسل که مکلف بر آن هستند و غسل بر نفی نیست مگر که در غسل وجوبتی بر هر دو می باشد.و در الروضة فرمودند: که یکی از واجبات غسل جنابت است که از جماع و انزال است و جماع به معنای عدم غسل در قسمتی از مهبل است به عبارت دیگر غسل واجب است بر هر مرد و زن و حیوان و کوچک و بزرگ و مرده و زنده. و بر زن واجب است که بعد از هر دخول در فرجش حتی در مقعد از مرده و پسر و مرد که غسل را انجام دهد و همچنین بر مرده ای که در آن دخول باشد اعاده غسل واجب نیست و ایضا اگر پسر یا مجنون آمیزش در آن اقدام کنند. پس اگر پسر غسل کند و غسلش صحیح است ولی بازگشت قبل از نعوظ بر غسل بر او واجب است. و بهتر است که به پسر همانطور که بر وضو امر میشود بر غسل نیز امر شود. انتهاء کلام.

دوما: مگر بر ضرب و شت و سخنش که از جمله مباحث است که جمهور از آن می گذرند و آن است، که بر هر مقاربتی از مهریه یا پاداشی بی بهره نیست

ششم: اگر مرتهن بر مرتهنی دیگر اذن مقاربت دهد با فرض مباح بودن که البته این ظن ضعیف است . که در الروضة گفته اند: از مقاربت که هر دو مرتهن بدانند حرام بودن را حد صحیح است و اما اگر مدعی بر جهل کنند دو وجه دارد: یکی از آنها که نمیپذیرد مگر اینکه به عهد اسلام باشد یا در معنایش و صحیحتر که زنا در خفی همراه با اجازه باشد و اگر که حد ساقط گردد مهریه از بین رود و الا واجب بر حد شلاق بر کمر و قیاسی است بر ازدواجی بی مهریه و دوما: اینکه بر اجازه مستحق لزومیتی ندارد پس شبه زنای آزاد است پس فرزندانش در آن آمیزش به دنیا بیایند ، آن فرزند از نسب آزاد اوست و بر او احترام باید قائل گردندو همچنین گفته شده است: که در مرد آن دو قول است: که در رابطه با مهریه اوست که کنیز مادر فرزند او می شود . و همچنین از سخن او مستثنی نیست، که در مدت خیار برای مقاربت با کنیز خریداری شده جماع نیست. النووی در باب خلقت از شرح المهذب می فرماید: که آمیزش در مفعد باطل است مانند بوسه و این است که اولا جماع در مقعد جایز نیست و دوما آمیزش همراه خنثی(خواجه) مؤثر نیست و آن است که قبل از خنثی مقاربت داشته باشد مؤثر است که حتی اعم از باسن و بوسه او. پس نیاز به مراقبه و مراعات دارد.همچنین أذرعی مانند غزی در تفسیرشان بر منهاج: که آمیزش مقعد یا غیر مقعد باطل است و عبارت الغزی که جداست از کتاب آمیزش محرم بدون خریدی مانند کنیز با نسب یا همسر که آمیزش در مقعد حرام است. از جمله این که اگر با زنش در مقعد جماع کند و نزدش پسری باشد مورد لعن و نفرین اوست، هر چند که زن زناکار نباشد. همچون عبارت الروضة: در پایین مهبل و یا در مقعد جماع کند به او منکر صحیح تر است. الاذرعی میفرماید: الرافعی در مورد آمیزش در مقعد را شرحی نداده است و در این باب در لذت جنسی حکم مقاربت در مقعد ،بوسه و غیره جایز نیست و این خلاف آنچه در الروضة بیان شده است زیرا تقدم آب از جماع در مقعد با فرود آمدن آن در زیر فرج بدون دخول است. اصحاب نیز صحه بر این نظر گذاشته اند. و همچنین گفته اند : همچنان که آمیزش در آنچه بدون فرج باشد . پس تبعیت پسر را دربرندارد و چنان که در آمیزش در مقعدی بودش بر آن است بر انذارشان.

و در المهمات گفت: در باب استبراء در سخن الرافعی: تصدیق به فعل ناگوار مانند اقرار به جماع نیست پس الحاق به فرزندش ندارد و در آن وجه ضعیف است. و آنچه را که در جماع به نحوی تصحیح کرد یعنی در مقعد که به فرزند الحاق ندارد تا زمان بلوغ و ضعف ابتلا به آن کم است و اگر قبل از آن در باب تهمت به شوهر آنچه را نیز لازم می داند ذکر کرده باشد. و در الروضه آورده است: به سبب آنچه از مقتضیات کلام رافعی برای او فهمیده، تصحیح کرد. منظورم این است: رافعی که در اینجا مدعی ضعیف بودن او در اول طلاق است، در بیان دلیل دوم بر بدعت بودن طلاق یقین داشته است. فرمود: و اگر در جايي غير از آن نزد او آمدند، شيخ ابي علي در آن مردد بود. و صحیح ترین آن این است که به دلیل اثبات نسب، نهی از طلاق را ایجاب می کند و عده لازم است. نسب دو ضلع دارد که صحیح ترین آن بدون آنکه متوجه شود قبل از آب به رحم می رسد، اما اگر ارباب به کنیز خود در جای دیگری بیاید یا تحمیل آن باشد، دو طرف ظاهر می شود. در نکاح مفسده آن را در مرتبه سوم ضعیف کرد و گفت: صورت ضعیفی است. این اختلاف در شرح الصغیر و الروضه نیز رخ داده است. قول او: از جمله: اگر در مقعد با او جماع می کرد، حضانت او از بین می رفت، یعنی: عفتش که حدیث را از تهمت زننده به نحو صحیحتر ساقط می کند قول او: ششم: آمیزش جای گفتن را در جواز و فسخ و مانند آن می گیرد؟ فروع آن فرق می کند تا اينكه فرمود: دوم: يعنى از دو قسم چيزى كه در شرف گذر است، اگر آغاز آن به فعل واقع شود، ابطال است، از جمله همبستر شدن با فروشنده در وقت خيار. ، آن گاه باطل می شود و همینطور دخول بایع جواز است، اما از قاعده خارج شد ، مانند اسارت، ماندگاری آن نیز هست، یعنی: بر خلاف اول از عقد و مدت آن مانند عود است و عملاً واقع نمی شود.

قول ایشان: نهم: آمیزش حرام با معترض آیا مستلزم نهی از مقدمات آن است یا خیر؟ چنانکه در زمان اختیار.سخن او: آیا جایز آمیزش برای تعیین مقصد لازم است، قول شافعی: شرط آن را می طلبد، زیرا فرمود: اگر همسرش را بخرد، جماع با او در طول روز جایز نیست. زمان انتخاب، زیرا او نمی داند که آیا ازدواج داده شده است. او در الروضة حق جلوگیری از آمیزش را داد. و گفت: با او همبستر شد، ولى خادم گفت: حكايت اين صورت مردودى است و تنها قول است بلكه صحيحترين آن است، همانا قاضى حسين توضيح داد كه در باب استبراء از نظر او، و فرمود: کسى که همسرش را خرید، دو طرف نشان دادند که او واجب به استبراء نیست. شافعی شرط کرده و می گوید: اگر همسرش را به شرط خیار بخرد، جائز است با او همبستر شود، زیرا اگر بیع تمام شد، مال اوست و اگر جدا شود. او با او ازدواج کرده است و در جای دیگری گفته اند که او با او همبستر نمی شود زیرا نمی داند با غلام خود ازدواج کند یا با او، فرمود: از او معلوم شد که محتمل ترین آن در این سؤال، حلول آمیزش با آخرین آنچه ذکر کرد است..قول ایشان: یازدهم: هر آمیزشی حرام است، اگر برای حرمت عبادت حرام باشد توبه واجب است مانند مجالس روز در ماه رمضان و اگر حرام باشد نه به خاطر حرمت عبادت. واجب نیست، مانند نزدیکی زن حائض بر حائض جدید. رافعی این قاعده را در باب حیض ذکر کرده و کندی ظواهر آن را خدشه دار می کند، زیرا مستلزم توبه است، گرچه برای حرمت عبادت نیست. او بعد از پریود و ادامه آمیزش جماع اول جایز است و اگر عده تمام شده باشد و یک دفعه کفاره ندهد و توبه در وجوب او باقی بماند، اگر چه تا زمان سپری شده اصلا جماع نکرده باشد، از او غیبت نمی شود. و با آن مخالفت کرد و باز هم در ظاهر و ظاهرش نزدیک است که زن را به نهی وصف کردند و او را بر خلاف نگاه داشتند.آن دو شیخ چیزی از آن ندارند.الکمال الدمیری گفت: سوم: موافق ترجیح آنان است که توبه از سوگند با دروغ لازم است. و گردآورنده در الخادم گفت: و موافق قول اکثر آنها که کفاره قسم با هم واجب است. سپس کمال الدمیری گفت: بر این اساس است که تقدم آنها بر پشت و عود جایز است.پس از رجعت با گروهی اعم از طلاق و فوت و فسخ کفاره ساقط نمی شود و قبل از کفاره حرام است زیرا خداوند متعال قبل از نزدیکی به توبه دستور داده است که فرمود: آزاد کردن گردن مؤمن قبل از اینکه به یکدیگر برخورد کنند. و فرمود: قبل از جماع، دو ماه متوالی روزه بگیرید.دست زدن و برآورد آنهایی که قبل از لمس یکدیگر در اطعام، به عنوان باری از مطلق بر قید و التزام حادثه.. خدا می داندقول او: وقت یک چیز، آیا به مقام آن چیز می رسد؟ عرض کردم: ممکن است او را برای او استنباط کنند که پیامبر (ص) : یکی از شما مادامی که منتظر نماز است به نماز ادامه می دهد، پس وقت انتظار نماز به او می رسد. مقام عمل نماز و خدا داناتر است.

وهمچنین میفرماید: اگر مدت منفعت در اجاره بعد از مستاجر بگذرد، اجاره ثابت است و اگر منفعت راضی نشد، گفتم: ممکن است آنچه برای یک سال از چشم زکات شرط شده باشد. شمرده می شود، مانند پول نقد و تجارت، زکات با گذشت سال واجب است، هر چند رشدی از آن حاصل نشود، و خدا داناتر است. وهمینطور اقامه مدتی که بر زوج عرضه می شود یعنی: زن به شوهر، سمت وکالت، مانند در ردیف تألیف و در نسخ، و صحت اختیار دلالت دارد. به قول او: تا نفقه واجب است در صورتی که معلوم باشد و زمان بگذرد که امکان وصول به آن وجود داشته باشد و نرسیده باشد.گفتار ایشان: همینطور اقامه وقت امکان ملاقات با زن در حال عقد که مادامی که مدت حاملگی در محل جماع گذشته است گذشته است. قول او: ممکن است عقد صحیح باشد و مال در مال مبیع در وقت خیار و در ردیف کتاب و نسخ معلق بماند. فرمود: بلی، اگر امام گنهکار بود و به متاهل می گفتیم دخترانش را به ولایت عام تزویج کند.حالت خاصی نیست، چنانکه از قول متولی و دیگران بر می آید، و این از آن جهت است که او سزاوار ازدواج با اوست، یعنی: دخترانش از دو طرف، و اگر یکی از آنها ممکن نباشد. دیگری باید انجام شود. قول او: و بدانيد كه صحابه به دو امر مقيد بودند و در آنچه در الفاظ ملاحظه مي شود و سومي بر آن افزوده شود، مانند و در خط تدوين كننده، و در ابطال و صحت آن كه سومي. باید با ضمیر دوم به آنها اضافه شود، و ضمیر سوم از طرف بازیگر بلند شود، پس بگذارید او بیندیشد.قول او: و رابعاً: و آن تابید مانند در سطر کتاب و نسخ و صحت آن: و چهارم در پیوند با سوم است، یعنی: بر آنها چهارمی نیز بیفزاید و در جزا. اگر آنچه لازم است را برآورده می کند و آنچه را که بر تصدیق می افتد با مدرکی که شکار بین راه حل و حرام است. قول او: قسم دوم: آنچه از آن دو كوچك شمرده مي شود و آن در سه جا است: يكي: نجاست، پس كسي كه پاك و نجس توليد كند حكم نجس را در و غير آن دارد. آیا اکثر آن دو نجاست مانند مولود سگ و گرگ و گوساله است؟ پس اگر او را نژاد بین سگ و خوک نشان می دادند، آنگاه دعوا در مورد آن درست می شد، پس بگذار مراقبه کند. قول او: شاخه ای را به گوسفندان دادم و به گوسفندانی که از جست و جو بیرون آمدند و گوسفندان را تا آخر آن بخشید، و نیز در ردیف گردآورنده، شاخه ای با افراد، و این را ذکر کرد. شاخه و بعد از آن. که در نسخ فرع است و هر دو یکی نیستند، زیرا دو فرع ذکر کرده است. قول او: دوم: شیخ ابوحامد در باب رهن از نظر خود گفت، پسر در سیزده سؤال حکم مادرش داده نمی شود تا اینکه گفت: پسر متجاوز را غصب کردند، زیرا او را بدون حق استثنا نگه داشتند. .این از بدیهیات است.قول ایشان: ملحق به قید سقط مثل طفل تجاوز شده است، زیرا مستلزم آن است مثلاً در نسخ قولی، و آنچه در ردیف کتاب کار است و با بیان تجاوز به آن ملحق می شود. درست است، پس این را به او اطلاع دهید. دوم: هر یک از تقسیمات آن چیزی است که تجاوز نمی کند، یعنی: حکم مادر به او قطعاً مانند این است که فرزند مرهون اگر بعد از رهن واقع شود از او پیروی نکند، و مثال پسر ثمره اگر باشد. منفک قبل از بیع چون عقدی است که مال را سلب نمی کند مانند اجاره به عمران جاری نمی شود و به قیاس فرزند مجرم رشوه با توافق بین صاحبان پسر و رشوه به آن مربوط نمی شود. دو طرف در حنفیان و همه اختلافات در دو طرف در مقام.ثبوت اینکه اگر مادر مرهونه در موقع بیع بدون رهن حامله باشد طفل از باب علم به حمل ثابت نمی شود. و قول او: اگر بچه حامله ای بود که در موقع رهن بود و در موقع بیع جدا نمی شد، یعنی: رهن، به او اقتدا می کرد، یعنی: مادر حتماً چون جزء است. سوم: در کدام یک از تقسیمات اختلاف نیست، و قول چهارم عدم اختلاف است، و صحیحتر عدم تبعیت چنین است در قلم تألیف کننده و در نسخ فرعى و صحيح خلاف است و در سومى بر صحيح جلو آمد، پس مرور كند. سوم: کدام یک از اولاد اگر از مادر اقتدا کند، با فوت مادر، حکم قطع نمی شود. گفتناز قاعده پسر پسر آیا در هنگام طلاق اسم پسر را وارد می کند این بر دو قسم است: یکی اینکه اسم او را با حضور پسر و غیبت او درج کند که هر که درج کند. آپاندیس معنی نداردو قول او: اعم از: وقف بر طفل به حکم صحیحتر شامل فرزند طفل نمی شود. پسر محجور در حالى كه پسر نباشد فرق مى كند در ارث و ولايت دختر دخول نمى شود و در مورد وقف و وصيت وارد مى شود و سؤال از ورود او به وقف براى وقف است. پسران دختر را صحيح نمي گنجاند سپس فرمود بعد از آن و در آن يعنى: فتاواي ابن صلاح: شرط نگاه به آن است. یک فرد منطقیفرزندانش فرزندان او بودند پس داناترین پسران دختر بود، بینایی او ثابت شد و خدا داناتر است. قول او: فقط پدر و جدّ مال فرزند را تصرف می کنند و همین طور است در تصرف صیغه کننده و بیع متصرف کننده از جنسیت حق او و از قاعده ای که انسان چیزی بر خود حقی قائل نمی شود و بعد می میرد و به وارث خود بدهکار است، بعد از او در اصل معبود تخم می گذارد.اگر جایز بود ممکن بود سقوط کرده باشد. فرمود: فرو بردن حیوان زنده جایز نیست مگر ماهی و ملخ به نحو صحیحتر. و بریدن قسمتی از ماهی و ملخ در زندگی آنها در صورت جایز است. گفتم: این درست است. در الروضه فرمود: اگر ماهی زنده را فرو برد یا پایش را قطع کند، به حکم صحیح حرام نیست، بلکه مکروه است و خدا داناتر است.

حرف الیاء

فرمود: طلب حرام بر مستوجب حرام است مگر دو سؤال تا این که فرمود: دوم: خراج از ذمی خواستن جایز است هر چند بر او حرام باشد، یعنی: ذمّی دادن آن است، در آخرت واجب است چنانکه در اصول تخمین زده شده است که در اسلام بتواند آن را انجام دهد که شرط صحت آن است، بلکه لازم نیست اگر نماز را قضا کند. اسلام را به عنوان میل به اسلام پذیرفت و در مورد جواز درخواست جزیه و گرفتن آن از ذمی هر سال با رضایت طرفین.پس از عقد با او بر ماست که او را در خانه خود بگذاریم یا خون و اولاد و پولش را به او دهیم و یا از جنگ با او دست برداریم بر اساس اختلاف نظری که در جای او ایجاد شده است. آيه به سه حكم اشاره دارد: وجوب جهاد با آنها، جواز كشتن آنها و گرفتن خراج.یک هجری و این خروج بحرین از یمن است و خرج مردانه است و اما حجری که هلال هجری به آن منسوب است عبارت است از: یکی از قصبه های مدینه، ابوداود و بیهقی روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را از اهل نجران و از اهل ائله گرفت و اجماع بر گرفتن آن از آنان حاصل شد و مراد در آن این است که درک جوان مسلمان از اسلام. با آنان است و چون گرفتن آن برای مسلمانان افتخار و اهانت به آنان است و چه بسا موجب تغییر خراج و تسلیم در برابر حکومت اسلام شود. اخطار: خراج را جزیه می گویند که از کشتن جلوگیری می کرد، یعنی از آن خودداری می کرد و صیغه آنها گرفته می شود.از ثواب تا کفن های ما و جمع آوری آنها ثواب ایثار و فداکاری دارد.قول او: از یک قاعده: دستهای بعدی تابع دست قبلی است و ممکن است بر این قاعده باشد که اگر شخصی را برای وثیقه قرض گرفته باشد و در دست متعهد خراب شده باشد، نمی کند. متعهدله را در هر حال ضمانت کن چون وثیقه گیرنده است و ضمانی بر مرتهن نیست و به دلیل اینکه حقی را از مسئولیت خود ساقط نکرده است و این همه بر اساس بدیهی ترین این است که قرض از جهت ضمان، یعنی: قرض در گردن عاریه ضمانت کند و در مقابل پشتیبان که قرض است، مرتهن باید در ضمان تعمق کند. و اگر كنیسه را حرام كرد صحيح آن صحيحتر است، اين يكى از سه وجه است و بر او اگر فوراً كناره گيرد آن يكى و گرنه حرمتش تباه مى شود و بايد خون بگيرد. و به فساد و قضاوت آن ادامه دهد و عقد دوم مفسده است و قضای آن واجب است و اعم از اینکه بماند یا انصراف دهد و فدیه لازم نیست اگر فوراً منصرف شود و اگر بماند شال است. واجب در گفتار و بدنش.النووی در زیاد الروضه: گفتم: این ثلث صحیح ترین آنهاست، خدا داناتر است. بنابراین آنچه قبلاً توسط نویسنده تصحیح شده بود یک قلم بود. قول ایشان: از یک اصل که در همه حال آمرزیده می شود، آنچه در ابتدا آمرزیده نمی شود، از جمله: اگر بگوییم: از عطای باقی مانده جلوگیری نکنید.پس اگر موهبت باقی بماند، آیا پدر از آن خودداری می کند، رجوع دو روی دارد: چون رجعت شعبه ای از باقی ماندن او در ردیف دفتر کار است و در نسخ گفتیم با اضافه بر آن مانع نمی شود. نفی، و کار صحیح این است که آن را کنار بگذاریم. آن دو شیخ در شرح والروضة در فصل اول کتاب تحفیه تصریح کردند که صحیح نیست یا پرورش دهید یا بگیرید.ارزشی هم ندارد تا اینکه فرمودند: و امام از اختلاف در این که آیا رهن مانع رجوع است بر صحت هبه رهن می گوید، در مرهونه یا منقطع ما رجعت را اینجا توصیه می کنیم و نمی کنیم. توقف، اما گردن برای تجدیدنظر است و مستأجر تا انقضای مدت منفعت می‌گیرد.آیا با گفتن ما که هبه باقیمانده صحیح نیست، چون هبه مثلاً مالکیت است و رجعت ما هستیم و می بخشد تمام می شود، واقف را پس بگیرد صحیح است. آن را به کسی که قطعاً محل آن را می‌داند، حتی اگر ترک عرف حرام باشد، بدهیم، به همین دلیل، مقرر شد که بازمانده مجاز باشد و در بیع، همان چیزی را ذکر نکرده‌اند. شخص قرض گرفته می تواند آن را به دیگری غیر از وام گیرنده بدهد.ضمان برای مستأجر در صورتی جایز است که فروش آن برای ما جایز باشد، یعنی: صحیح است، ولی در آن دو وجه است، سپس شیخ ابوحامد و دیگران گفتند: اگر موهبت، غاصب را معین کند، عاریه گیرنده یا مستأجر آنچه را که در تصرف خود دارد و قبل از صحت آن از خود بگیرد و اگر مدتی بگذرد که در مخالفت با غاصب و عاریه گیرنده امکان بازداشت وجود داشته باشد متصرف کننده است. نه از منشاء شناخته شده از هبه غاصب به غیر غاصب باید خارج شود اگر بگوییم هبه ضمنی صحیح نیست، چنانکه غلام تو از جانب من مرا آزاد کرد، در بنده قضیّه ای گفت. قول ایشان: گفته شد قبول لفظی لازم است و با اصل فاعلیت منافات داردقبول لفظی لازم نیست، بلکه جهت است و به عملی که در حال انجام است راضی نمی شود، زیرا قرض گرفتن از قبل است، بنابراین در آن دلیلی بر رضایت بر گرفتن آن از وام دهنده نیست، بر خلاف آنچه را که در بیع به او تفویض کرد، قبول لفظی لازم نیست، و اما ذمه اگر مختص به خود باشد، وحدتی در آن نیست و آنچه در آن از این قبیل هستیم تمام شده است.گفته شد: ممکن است این از اتحاد دسته و چنگال نباشد، بلکه فقط تصرف باشد، زیرا برهنگی با هبه و وکالت تصرف در آن باطل می شود، مانند اختیار. وکالت برای تصرف چشمی که خریده است و لازم است به آخرین ذکر در بنده محدود شود.

گفتار او: گماشتن زن در نکاح در صورت اسلام آوردن بیش از چهار نفر، جایز نیست، زیرا عورت به قول زن جایز نیست و در انتخاب، جدایی دو طرف دارد، زیرا اگر تصریح شده است، یعنی: با این عمل که خیار چهارگانه برای ازدواج است، پس من نیست. نووی در ضمائم الروضه تصدیق کرده است: صحیح نیست و الله اعلم.

قول او: ممکن است عمداً مانع از امری شود، و اگر در عقدی واقع شود که مانع آن نباشد و قرینه آن صحیح باشد، خلع عبد در یک قول صحیح است، یعنی مالی که از او سلب شده در تصرف او درآید. به تصرف ارباب می رود و دخول او در اعتبار خلع است و از مالکیت ارباب منع می شود، یعنی هبه را به نحو صحیحتر دارد.قول او: برای رفتار با کفار آمرزیده می شود که در دیگران با گذار از اسلام سفید به گردآورنده بعد از او بخشیده نمی شود. گفتم: و از زیرمجموعه هایش، اگر ذمی در حضور مسلمانی که به فروشنده بدهکار است، شراب بفروشد و او بهای بدهی خود را به او بدهد، به صحیح ترین وجه قبول نمی کند، بلکه چنین است. مانند آنچه رافعی در عقد جزیه گفته جایز نیست. از جمله: اگر مشروبات الکلی از ذمی ربوده شده باشد، باید به صحیح برگردانده شود و اجرت المثل از جمله آمیختن آن با زکات را باید بپردازد، من تأثیری در آن ندارم، چنان که رفیعی در ق. توبه زکات از جمله: برای ازدواج با ملت با چپی که سالم تر است، هر چند سخت باشد، و سپس اسلام بیاورد، تصمیم به ازدواج گرفته ایم. از جمله: در صورت صحيح ازدواج و در صورت عدم اجتماعشرایط سلامتی و خدا اعلم. قول او: و اگر ودیعه را بیرون آورد و قصد داشت آن را در داخل دفع کند. و اگر یکی از آنها تنها بود ضمانت نمی کرد که از او عبور نکند و به او نزدیک بود و سوار حیوان وحشی به مسافرت یا چوب زمانش می شد، چه می شد اگر از امانت استفاده می کرد به این گمان که آن را مالک بود، سپس امام در اینجا ضمانت می‌کند که مجروح می‌شود و رفیعی آن را در باب غصب روایت کرده و قفل‌ساز در فتاوای خود آن را تأیید می‌کند و نزدیکان او اگر باب نهی می‌گویند. و همگرایی عدالت به هم نزدیک می شود. عرض كردم: در جواهر و كلام اصحاب ما فرمود: پدر و خدا داناتر است. سپس ابن صلاح گفت: چون هر یک از دیگری جداست، محل اختلاف است. گفتم: زادر شرح منهاج و به قول دیگران دلالت بر پیوستن است و ابن عراقی در لطیفه خود پس از نقل قول ابن صلاح در اینجا گفت و در التوشیح گفت: مورد توافق نیست.شیخ ابی اسحاق الشیرازی و توثیق علی شیخ عزالدین بن عبدالسلام و شیخ تقی الدین بن دقیق العید و مرحوم حمصید در علم و تقوا تمام شده است. و آنچه مستلزم گفتار عامه است این است که در حلول تنبور بین زن و مرد تفاوتی نباشد.السبکی در الحلبیات استفاده کرده و ضعف قول حلیمی مبنی بر حلال بودن آن برای زنان تمام شده است.احتیاط: همه اینها به قول جواز الشباب است که عبارت است از: البیراء که رافعی تصحیح کرده است و اما نووی در منهاج نهی آن را تصحیح کرده است. به قیاس المزمار که بغاوی و ابن ابی اسرون آن را تصحیح کردند. و در الروضه گفت: صحیح ترین است و آن است: این زمانی است که آن را الشباب گویند و امام ابوالقاسم الدولایی واعظ شام در آن نوشته است. کتابی را که حاوی اشیاء قیمتی و آداب و مدارک نهی از آن است، ممنوع کند. الحاوی گفته است که در شهرها مکروه است و در سفرها و خوشگذرانی ها حلال است. و از او: مردی مطیع یعنی: دل ندارد و خدا داناتر است. قول او: یقین شرط استدر قدردانی شافعی می‌گوید: اساس آنچه در اقاذیر بر آن بنا می‌کنم یقین است، شک می‌کنم و غلبه نمی‌کنم. پس قول او: غلبه، قولی است که حق را در قید ترک کرده است، و اصطلاح را به غیر استعاره حمل می کند، یعنی: کمترین آن است که آن کلمه نامیده می شود، پس تصدیق می شود و آن چه. فراتر از آن مشکوک است. در زیاد الروضه می فرماید: گفتم: اعم از اینکه پول فلان را بداند یا نداند، و اگر بگوید مال زیاد است یا زیاد، زیاد است یا نه، تفسیرش با کمترین ثروت پذیرفته می شود.س، خطرناک، یا کم ارزش، یا پول یا هر مالی، زیرا ممکن است با کافر کردن او و گناه غاصب، خطر بزرگ خود را نیت کند. اخطار: اگر درباره چیزی به او گفت تفسیر آن را می‌خواستیم، آن‌گاه آن را به چیزی تعبیر می‌کرد که پیش از بسیاری مالی می‌شود، یا مانند نان و سکه و میوه آن در جایی که ارزش دارد، و کشمش را به عنوان آن می‌گوید. از هر دو طرف ارزشی ندارد و گفته شد: آنچه در مهدکودک گفته و اصل آن را به طور قطع می پذیرددوم: هر یک از تحقیقات سوگند به حسب مورد جز در تصویر، و ورثه نیستند که به اندازه عبد تصمیم گرفتند تا اینکه گفت: اگر ایستاد، یعنی: غلام دلیل داشت و وارثان سوگند یاد می کنند که به جای مرده، علم را انکار کنند، زیرا این سوگند منکر است مانند دیگران و آنها در قسم خود به دلیل مخالفت با ادله، قسم به انکار رهایی را انتخاب کردند. در اثر کتاب و در نسخه، و چه بسا سقوط کرده و مدیریت را انکار کرده است، پیش از آنکه تناقض قرائن بر آن دلالت کند. قول ایشان : چون بینه بر آنچه بر می آید عمل می کند که همان عقد و قسم است یعنی آنچه از ورثه لازم است در دعوی وارد می شود یعنی از عبد که از ورثه خواسته می شود .قضيه شامل هر يك از عقد و تسليم بود، يعنى: وجود صفت كه موت است، در صورتى كه حد به احتمال زياد، اظهار نظر بر تخليه بر صفتى است كه ماوردى در الحاوى گفته است. قول او: ثالثاً: یعنى از تفحّصات قسم، قسم دو چیز است تا اینكه فرمود: دوّم از دو ضربه آن است كه در محاكمه واقع مى شود، و آنها بر دو قسم هستند: قسم اداء و قسم تا. گفت: و قسم و آن به طرف مدعی است و خدا داناتر است. قول او: و ممکن است پسندیده باشد، گویا آن زن از حاکم خواستگاری کند و او قسم بخورد که او را از عارضه خلاص کند.جز قسم واجب است. گفتم: منشأ آن این است که شافعی رضی الله عنه به سلطان گفت: جایز نیست کسی که مدعی غیبت می کند و ولی او را اجازه دهد تا اینکه دو شاهد شهادت دهند که غیبت نمی کند. ولى حضور داشته باشد و اينكه او از عقد و عده مبرا است، گفته شد: اين واجب است و گفته شد: مستحب است. وی در ملحقات مهدکودک گفت: مستحب است و از ابراهیم المروزی منقول شد: به همین دلیل ادعا و مرجع تأخیر دید.شهادت اهل باطن احوال او را نمی پذیرد: یکی از آنها: در مهدکودک گفت: قبلاً تحلیل شد، گفت: زن مطلقه سه بار با من ازدواج کرده است، شوهر یا. او من را مجروح کرد و مدت انتظار من برای او تمام شده است و او فکر نمی کرد که او حقیقت دارد، اولی با او ازدواج نمی کند و آیا باید پرونده را جستجو کند؟ ابواسحق گفت: واجب نیست، بلکه مستحب است، الرویانی گفت: من می گویم در این زمان واجب است و آنچه قبلاً در تحلیل ذکر کرده است. شعبه: اگر زن مطلقه سه مرتبه بگوید با شوهر دیگری ازدواج کرده و او با من همبستر شده و از من جدا شده و عده من قبل از گفتن او تمام شده است و اگر شوهر دوم منکر و معتقد باشد که او نیازی به ازدواج نیمه تمام ندارد و همچنین به این دلیل که او در امانت استاز آخر عده تا آخر مراد شیخ با گفتن: و اگر شوهر دوم منکر جراحت و طلاق به دلیل قول خود شد: و قائل به نصف مهریه و تصویر سؤال است. این است که به شوهر معینی تصدیق کرد و جراحت را انکار کرد و همچنین ازدواج مرد نامعلومی را تأیید می کرد.دعای نسب بر فتاوای بغوی قسمت دوم: گفت: در مهد کودک گفت: بررسی کردم. تو امروز و او گفت: مدت انتظار من قبل از بازگشت تو تمام شده است.گفتن او: تعداد خبر گذشته است، پس تاریخ انقضا بر گفتن او قبل از آن بوده است.فرع سوم: اگر بعد از عده ازدواج کرد و اولی آمد و او ادعا کرد که در عده برگشته است، در صورت اقامه دلیل، زن اوست خواه ازدواج دوم را با او انجام داده باشد یا نه. زن در دست او نیست. و دوم: آری، زیرا در ریسمان و تشک اوست و بدین ترتیب حاملان و سایر عراقی ها را قطع کرد. اگر بر او دعوی شود و اقرار به ابطال کند، اقرار او به دومی پذیرفته نمی شود، بر خلاف آنچه که بر زنی که در ریسمان مرد است ادعا می کنند که زن اوست، پس گفت: من همسرت بودم، پس من را طلاق بده که این رضایت اوست و تو زن او را می گیری، و قول این است که او طلاقش نداد، چون توافقی در طلاق صورت نگرفت و اینجا شد. اصل اساسی این است که پس گرفتن وجود ندارد و زن به اندازه مهریه اول جریمه می شود، زیرا به دلیل ازدواج دوم کالا را از دست داده است. و ابو اسحاق گفت: بر او حرام نیست گویا خود را کشته است. در المحاتمات گفت: چگونه صحيح است، حق دوم قبلاً ضميمه بود و تصحيح شد كه چيزي را فروخت، بعد گفت براي ديگري بود، قبول نكرد، چون ممكن است تباني كنند. و شاید تصویر او ثابت کند که ازدواج اولی به پایان رسیده است. بلقینی گفت: باید مقید به شرط عدم رضایت زن به نکاح نکاح باشد.و اما اگر اقرار کند و بعد به مدعی بگوید قطعی از او ساقط نمی شود، زیرا با تأیید بعد از او موجب ساقط شدن حق کسی است که قبلاً به او رضایت داده است. از ذیل آن به دلیل ثابت شده است، با تصدیق مذکور حذف نمی شود.این مقاله از ایشان منقول است و آن چیزی است که در شرع صحیح نیست، پس باید مقید به قبل باشد. ، و این چیزی است که باید مورد توجه قرار گیرد. اعلام کرد بغاوی در فتواها که الادرائی ذکر کرده است و مصنف در الخادم از آن استفاده کرده و فتواها و در آنها را در حالی که آنها نقل کرده اند بیان کرده است.قول او: نهم: هر یک از تحقیقات قسامه، قسم به قصد قسم، یعنی: اگر غیر از قاضی از نیروی قهری یا مخالف یا غیر یا قاضی شروع کند یا قسم بخورد. او را به طلاق سوگند می دهد و قسم را که در دعاها گفته است نمی بیند و با توجه به ساختار قسم بدون اختلاف و جناس قطعاً به نفع اوست، خواه به خدا قسم بخورد و چه طلاق دهنده. صباغ درباره اصحاب. آن دو شیخ در کتاب طلاق ذکر کرده اند. قول او: اگر حنفی قسم بخورد که برای او قیمتی برای متصدی ندارد، اگر برنامه ریز بخرد، فروختن آن به حنفی صحیح نیست، پس قسم می خورد که برای او قیمتی برای مدیر ندارد.حاکم گفت الرویانی قسم خورده و الماوردی. و قول او: قبلاً مانند شافعی قسم می خورد که برای همسایه شفاعتی ندارد: قصد در قسم، قصد قسم بدون حاکم است. و این ضعیف است چنانکه در الروضه فرمود: اگر حنفی بر شافعی ادعا کند که همسایه شفاعت می کند و قاضی دلیل آن را ببیند و متهم است حق ندارد. قسم بخورد، بلکه باید از قاضی پیروی کند، و ظاهراً بر او واجب است که قاضی او را مکلف کرده و آیا او را به باطل مکلف می‌کند؟ دومی: نه. عن تقریب: قضاوت در مورد مجتهد در حق مقلد در ظاهر و باطن اجرا می شود و در حق غیر مجتهد اجرا نمی شود.داخلش هست پس اگر مجتهد مرا به اهتمام قسم داد گناه نکرد تمام شد. دوازدهم: یعنی: از موضوعات سوگند که ما داریم، سوگند در تغییر احکام تأثیری ندارد، برخلاف ابوحنیفه تا اینکه فرمود: و نص عقیده آنها یعنی: مکتب حنفیه که. اگر گفت: به خدا سوگند فلان را انجام نمی دهم، بر او و فلان این عمل حرام است، اما تحقق آن بر اساس اصل ماست که در قولش به عنوان نسخ از او سوگند یافته است. اما فاء را حذف کرده و شاید، یا اگر در اصل ما صادق است، از آن تا آخر آن سوگند یافته است، پس فکر کند. قول ایشان: سیزدهم: قسم قبلاً مربوط به ادعا بوده است پس واجب است اصل این است.و ممکن است در جاهایی که قول او بدون نیاز به سوگند پذیرفته شود، چنانکه خط تألیف کننده است، و در نسخ جاهایی باشد و شاید عکس باشد. قول او: دوم: ادعای پدر بر لزوم عقد، اگر ظاهر شود، قسم را قائل است، زیرا قسم او در این مکان شایسته حرمت او نیست. گفتار او: مردی گفت که من مأمور زید هستم تا قرض او را بگیرم، پس آن را به من داد، پس متهم گفت: نمی دانم تو مأمور هستی، شاکی گفت: سوگند به وکالت منکر علم می شوم. یعنی شاکی نتوانسته است قسم مدعی علیه را بخواند زیرا در صورت اقرار به نمایندگی مجبور به تسلیم حق نبوده است و این قسم اوست هر چند لازم نباشد لهو شود. در اعترافات خود اگر قسمی را که رد می شود بگوییم در مهدکودک گفته است. قول او : نهم : در مقابل متوفی مدعی شد که میت برای او وصیت کرده و او را مطالبه کرده است و گفت : نمیدانم سوگند نداشت زیرا مقصود از سوگند اقرار و اقرار است . امین برای اقرار دین صحیح نیست و وصیت نیز برای سوگند او صحیح نیست، بنابراین اگر وارث بوده، قسم به ارث می‌دهد و قاضی به عنوان امین ارزیابی می‌شود. یازدهم: ودیعه گذار ادعا کرد که ودیعه به دلیل ظاهری خسارت دیده است، عموم او با سوگند صادق است، اگر مدعی شود، یعنی: صاحب ودیعه عموم آن را می داند و نمی داند که. عبارت است از: ودیعه گذار با کسری از دال جز اینکه سقوط می کند پس جز با قسم نمی پذیرد.

قواعد پایانی

فرمود: همینطور بنده شما مرا از فلان و فلان تعهد آزاد کرد که حق الامتیاز و مبادله و ثمن بیع را به صورت نسخه ای دریافت می کند پس کلمه خلع بر قیمت افتاد، پس او را آگاه کن و از آن: فدیه در خلع، زیرا مستلزم برکناری هر دو طرف است، از طرف شوهر، با برداشتن دست عصمت و طرف مال او و نیز در خط تألیف و در نسخ و چه بسا زوجه با رفع آن قبل از تصرف خود از آن افتاده است. دوم: هر که صاحب چیزی باشد حق دارد آن را از او خارج کندمالکیت او در نوع یا منفعت با مالکیت از همه اقسام بود تا اینکه فرمود: برخی از آن استنباط کردند، یعنی شیخ تقی الدین زیرکی دست از کارها بردارد.فرمود: حدیث نفسی که بی ثبات در دل می آید و در بدی آمرزیده می شود در حسنه نوشته شده است و مقدم بر حرف ها مخالف آن است و می فرماید: محققین سه مرتبه نیز اگر در حسنات بود برایشان ثواب نوشته نمی شود. و مراد از مراتب سه گانه: الحاجس و الخاطر و الحدیث النفس قول اوست: و بر آن احکامی است. از جمله:فراموشی بهانه ای نیست بر ترک امر و هر آنچه از بهانه ها در منکرات ،همانطور که در قبل در باب فراموشی و هر آنچه از آن باب بودگذشت.